

متن پیام نویسنده و گفتارهای جلسه



20 August 2021

جمعه ۲۹ مرداد
۱۴۰۰

ساعت ۱۸:۳۰
به وقت تهران

فانوسی بر بدج عاج

گرامیداشت محمد قائد
و آثارش
در
کلاب‌هاوس
به همراه
پیامی از نویسنده

Tribute
to
M. Ghaed

New York: Fri, 20Aug21 @ 10:00am / London: Fri, 20Aug21 @ 3:00pm / Sydney: Sat, 21Aug21 @ 12 am

پیام محمد قائد

برای کلاب هاوس

مرداد ۴۰۰

اوت ۲۰۲۱

تازگی گاهی به موقعیتی خیالی در دهه‌های گذشته عمر فکر می‌کنم که تمام عناصرش را، مانند طرح نوشتن رمان و برنامه ساختن فیلم، به دلخواه خودم چیده‌ام: اشخاص، مکانها، روابط و نتایج.

از جمله چیزهایی که در سناریوی گذشته خیالی تصحیح می‌کنم پرهیز از کارهای اشتباه و نوشتن برخی مطالب است. از جنبه خطاها، متقاعد می‌شوم کارهایی قابل پرهیز و بسیاری حرفها نالازم و زیانبار بود.

اما برخی مطالب را می‌توانستم طوری بنویسم که با معیارهای بعدی و امروزی‌ام قابل قبول باشد؟

با نوشتن حجمی قابل توجه از مطالب جورواجور به مرور زمان توانسته‌ام دوغ را از دوشاب تشخیص بدهم و همین طور بادام تلخ و گردوی پوک را. و بر آنچه صحیح و مفید تشخیص می‌دهم تمرکز کنم. هرس کردن محصول قلمی کمتر از تولید آن نیروبر و وقت گیر نیست. به نظرم بیرحمانه خط زدن و حذف و ادغام و مونتاژ اساسی به کمال رساندن تولید قلمی است. چنین روشی وقت می‌برد. کسانی هم که با برخی نظرهای نگارنده یا حتی کلا با او موافق نیستند اذعان دارند که وقت بسیار صرف کرده.

چنان متنی روی طول موج خوانندگانی معین و محدود است. اما فکر نشت می‌کند و لایه به لایه در طول و عرض و عمق جامعه پیش می‌رود. از این رو، لازم نمی‌بینم ادعا و وانمود کنم برای تمام آحاد جامعه می‌نویسم. چنان کاری از من ساخته نیست. می‌خواهم بگویم از هیچ کس ساخته نیست. یک متن واحد بر تمام جامعه اثری یکسان نمی‌گذارد. جامعه می‌تواند موضوع نوشته باشد اما این برای جلب توجه تمام مردم کافی نیست. برای بحث درباره موضوعهای اجتماعی شماری بزرگ قلمزن و خواننده در سطحهای مختلف وجود دارد.

در خطاب به کل جامعه این خطر نهفته است که نگارنده یا سراینده دل خوش کند سرانجام روزی اثرش را همگان می‌خوانند و تحسین می‌کنند. اما بیشتر احتمال دارد شمار منتقدان زیادتر شود و حتی همان مقدار اقبال اولیه جای خود را به بی‌اعتنایی و تحقیر بدهد. در یک قرن گذشته در عرصه قلم و دوات در ایران شمار کسانی که شهرت و اعتبار از دست داده‌اند بیش از کسانی است که بازیابی و احیا شده‌اند. زمانی خرده‌گیران اندرز می‌دادند خوب نوشتن کافی نیست، باید حرف خوب هم زد تا نوشته‌ات به میان مردم برود. با قدری پوزش و کمرویی قول می‌دادم برای تحقق اندرزشان تلاش کنم. با گذشت زمان به این نتیجه رسیدم

حرف و نوشته همان اندازه که به تغییر کمک می کند ممکن است بازتاب تغییری باشد که پیش تر شروع شده و ادامه دارد، و تو ننویسی یکی دیگر می نویسد.

باری، تفریح را تبدیل به مشغله، مشغله را تبدیل به شغل، بطالت را تبدیل به فراغت و فراغت را تبدیل به نوعی فضیلت کرده ام و به اندرز والدینم و سایرین بی اعتنا مانده ام. این جوری آدم البته پولدار نمی شود اما به من یکی خیلی بد نگذشته.

محمد قائد و جورج اُرول

علی نوبری

از اول بگویم که میان قائد و ارول هیچ شباهتی نیست! یعنی کمتر می توان دو انسان این قدر غیر مشابه پیدا کرد. هرچقدر اورول روحیهٔ مرتاض گونه داشت و بر خود تازیانه (البته تمثیلی) می زد، قائد شیرازی است و این وصله ها به او نمی چسبد. تنها اشتراک این دو درانتخاب سوژه و نوع نگاه است. از برتراند راسل پرسیدند که برای آیندگان چه پیامی دارد؟ گفت، درهر موضوعی ببینید واقعیت آزمودنی چیست و از آن چه حقایق عینی حاصل می شود. این سخن، که چکیدهٔ فلسفه تجربه گرایی انگلوساکسون است، سوژه و روش را مشخص می کند. سوژه همیشه این است که اینجا و اکنون چه می گذرد و چرا؟ بیشتر مقاله نویسان در این وادی گم می شوند و فکر می کنند هرمنوتیک و ترمودینامیک و ساختارشناسی و مفاهمه را به هم چسبانند کارساز است، ولی گرد و خاک کردن و فیل هوا کردن کار امثال قائد و ارول نیست. مقاله نویسی دو ابزار به ظاهر متضاد می خواهد، تجربه و مشاهده شخصی و فاصله از موضوع.

در سیاست، ارول چپ معتدل بود ولی در مقابل کمونیست های استالینی احساس می کرد که کم می آورد، تا ۱۹۳۶ که جنگ داخلی اسپانیا شروع شد و داوطلب شد که در حمایت از دولت قانونی و علیه نیروهای فاشیست بجنگد. در اسپانیا دید که کمونیست های کادر، دیگر چپی ها را خطرناک تر از فاشیسم می دانند و لبه تیغ حمله بسوی امثال اوست. بعد از بازگشت، او برداشت روشنی از رابطهٔ ایدئولوژی، جامعه و قدرت پیدا کرد. در مورد قائد، به اسپانیا رفتن احتیاجی نبود چون خود اسپانیا، بصورت انقلاب ۵۷، سراغش آمد و مطالعات میدانی روانشناسی اجتماعی او به طرز غیر منتظره ای تکمیل شد.

فاصله گرفتن از موضوع تا حدی به روحیه مربوط می شود، بسیاری از نویسندگان 'عضو بشو' نیستند و جریده می روند ولی اگر هدف استراق سمع است نمی توان خیلی دور ایستاد. جالب است که واژه انگلیسی برای استراق سمع 'ایوزدراپ' از قوانین روم قدیم آمده که نزدیک تر شدن از لبه شیروانی به خانه دیگری را منع می کرد. این در جامعه بودن ولی از آن نبودن دیگر جنبه مشترک این دو است.

دلیل اینکه اورول هنوز خواننده میشود دو چیز است. اول اینکه به طرز حیرت انگیزی پیشینی هایش درست درآمده و واژه ها و مفاهیمی را که مطرح کرده جزو زبان شده اند، تا جایی که گفته اند انگار نقش تاریخ این است که ثابت کند اورول راست میگفته. دوم، او که در عصر ایدئولوژی ها زندگی میکرد هیچگاه اسیر آن نشد و از آنچه میدید و میفهمید و حس میکرد مینوشت، بدون دروغ و پرده پوشی. این صداقت وانمود کردنی نیست و وقتی هست قدرت عجیبی دارد.

البته قائد اهل پیشینی نیست و صریحا از آن دوری می‌کند ولی واقعیت این است که مفاهیمی که او وضع کرده، یا جا انداخته، در شناخت اینکه ما کجا ایستاده ایم و کجا می‌رویم کار نقشه راه را می‌کند. وجه بارز قائد این است که از آنچه هست شروع می‌کند. این میتواند گودال‌های اسرارآمیز در سطح شهر باشد، یا فهم عمومی ما از وقایع تاریخی مثل نهضت مشروطیت یا ملی شدن نفت. میان واقعیت و فهم ما جایست که قائد ایستاده و بیل بدست مشغول‌کنند است. انجیل می‌گوید 'حقیقت را خواهی دانست و این دانستن تو را آزاد می‌کند'.

شرلوک هلمزی در میان دایی جان ناپلئون‌ها

سعید گنجی‌زاده

وقتی از مادر تو «نیکی میکن و در دجله انداز بشنوی» و از پدر «آدم را بد بدانند بهتر از این است خر بدانند»، آن وقت تصمیم‌گیری، مانند تاب خوردن بین خوش‌بین‌ترین خوش‌بینی و بدبین‌ترین بدبینی‌ست، در چنین بازاری رنگ سفید و سیاه بیشترین خریدار را دارد و تو سرگردان همچون مرغی، بین عزا و عروسی. در این اوضاع، یافتن کسی که تاب را نگه دارد، و پایت را با زمین محکم استدلال و اویدنس آشنا و چشمانت را با رنگ خاکستری آشتی دهد، نعمت که نه معجزه است. محمد قائد از نوادر نویسندگان است که کاراگاه وار، ذره بین در دست، به دنبال مدرک و سند، با روشی در حد امکان گواهنیاد، تو را به شنیدن گزارش دعوت میکند و در پایان داوری را بر عهده تو میگذارد.

البته واضح و مبرهن است که در فرهنگ کاسه زیر نیم کاسه ای، شک کردن تازگی ندارد، ولی فرق است میان تشکیک کردن و اسکپتیک‌بودن بعنوان یک پرسش اولیه با تئوری توطئه در نقش یک پاسخ نهایی.

در اینجا است که محمد قائد همانند شرلوک هلمزی است در میان جماعت دایی جان ناپلئون‌ها که قاتل «غربزده» را با کمک «آنچه خود داشته اند» یافته اند و نیازی به راست آزمایی فرضیه خود نمی بینند. م. قائد را می توان پیشقراول نویسندگان دانست که پرسش برانگیزی می کنند و از دادن پاسخ - حتی اگر بدانند - به عمد طفره می روند، تا خواننده را به فعالیت مغزی وادارند و از آتروفی آن در مملکتی که تقلید مرجع دارد، جلوگیری کنند.

در کنار اسکپتیک بودن و روش گواهنیاد قائد، بایستی از شناخت عمیق او از جامعه خود یاد کرد. او در مقام یک آسیب‌شناس فرهنگی با نوشته‌هایش دشواریها را با زبانی جذاب و گاهی گزنده به خواننده نشان می‌دهد و همانطور که خودش در ارتباط با کتاب «عشقی، سیمای نجیب یک انارشیست» می‌گوید: «حقیقت کلی درباره یک شخص یا موضوع که جامعه در ذهن می‌پروراند ممکن است تا حد زیادی متفاوت از جزئیات واقعی باشد. ولی جامعه زمانی که از این تفاوت بین حقیقت و واقعیت خبردار می‌شود باز هم طبیعی می‌داند موضوع را آنگونه که دوست دارد ببیند».

شاید بتوان از مقاله «اسنویسم چیست؟» بعنوان قوی‌ترین جستار جامعه‌شناسی در سال‌های اخیر یاد کرد. و البته جستارنویسی هنری است که با نگارش مقاله‌های پژوهشی تفاوت دارد و قائد یکی از چیره‌دستان این هنر است.

امید که گرامیداشت محمد قائد، ادای دینی باشد به روش نوین و منحصر به فرد او.

سپاس «آقای نویسنده»

کاکتل سحرآمیز

علی صدر

شخصیت اصلی داستان ملال انگیز، اثر آنتوان چخوف، دانشمند بلندآوازه‌ای است با کلاس‌های درسی شلوغ و پرطرفدار. نیکلای، مدعوین سخنرانی‌هایش را این‌گونه توصیف می‌کند: ۱۵۰ صورتی که هیچ کدام شبیه دیگری نیست، ۳۰۰ چشم که مستقیماً به من خیره‌اند، هدفم پیروزی بر این اژدهای هفت‌سر است. مدعی‌ست راز موفقیتش فارغ از استعداد، مهارت است و تجربه که هم حوصله‌ی شنوندگان سر نرود هم سودی نصیب‌شان شود. مخاطبان نوشته‌های محمد قائد در طول پنجاه سال هنوز میخ‌کوب به او خیره‌اند، هزارها چشم. با چهره‌هایی متفاوت از نسل‌هایی متفاوت؛ باید پرسید راز چیرگی او بر این اژدهای هفتاد سر چه بوده است؟

از تالیف و ترجمه تا روزنامه‌نگاری و صاحب امتیازی نشریه، کارنامه‌ی قلمی سترگی دارد، اما م. قائد را شاید بیش از هر چیز به توانایی و چیره‌دستی در مقاله یا جستارنویسی بشناسیم. بازتاب مطالعات وسیع در حوزه‌های مختلف به همراه نگاه نقادانه‌ی صریح، آمیخته با قریحه‌ی لطیف ادبی از خصوصیات کارهای اوست؛ ترکیبی مناسب برای مقاله‌نویسی. مقاله یا جستار را اینجا معادل essay به کار می‌بریم، ژانری دلپذیر برای خواننده، دشوار برای مولف، دشوارتر برای منتقدی که تلاش کند برایش چهارچوبی بترشد. اساتید و مدرسین نامدار ادبیات صادقانه می‌گویند از ابتدای پیدایش مقاله در قرن شانزدهم، این گونه‌ی به تعبیر آن‌ها لغزنده از نوشتار، در برابر هر تعریف جامع و دقیقی مقاومت می‌کند و با ردیف کردن ده‌ها نام هنوز فهرست انواع مقاله را کامل نمی‌دانند. ژانری که بیکن آن را تفکرات پراکنده نامید و ساموئل جانسون به آن عنوان یورش‌های بی‌قاعده‌ی ذهن داد. گونه‌ای متن که در آن سبک نگارش، فرم و شیوه‌ی بیان موقعیتی برجسته دارد و هدف آن صرفاً تکرار مکرر و مصرانه‌ی یک خروار فرضیات و نظریات یا ارائه‌ی یک دوچین اطلاعات تازه و جورواجور نیست. اگرچه در ظاهر دارای نوعی بی‌شکلی و بی‌ترتیبی است، اما در پس این ساختار نامنظم و متلاطم، ذهنیت منسجمی حضور دارد که تصویری یک‌دست از موضوعی چندلایه ارائه می‌دهد. سایه‌ی شخصیت نویسنده بر متن محسوس، و تجربه‌ی لحن یگانه‌ی وی، اصلی خدشه‌ناپذیر است.

پرداختن به خصوصیات فنی مقاله خود بحثی مفصل است و فرصت دیگری می‌طلبد اما در معنایی که اختصاراً گفتیم، محمد قائد را باید یک essayist تمام‌عیار دانست. عقاید و افکارش مخالفان و موافقانی دارد اما به تایید بسیاری از اهل نظر، سبک او در نوشتن متمایز است، امضای خاص خودش را دارد، صیقل‌خورده و پرمالات است، سخته ندارد، می‌غلطد و به پیش می‌رود و سرشار از طنز و مطایبه است در

لابلای بحث و استدلال. خواننده ممکن است با کل مقاله یا بسیاری نقطه نظراتش مخالف باشد، اما متن را بیش از یک بار می خواند. بیشتر درباره اش نوشتم که متن هایش به هزار تو می ماند، کسانی را خوش نمی آید اما خوانندگانی کنجکاو و پرسشگر که از کلنجار نهراسند ساکن دائمی این هزار تویند. کنایه ها و مطایبات متعدد، فکت های تاریخی و اجتماعی را در برگرفته اند و هم زمان که ضربه ی مواجهه با فکت ها سرگیجه و سردرگمی می آورد از قهقهه ی خنده هم نمی شود اجتناب کرد؛ یک کلاژ از تصاویر ناب یا کاکتلی عجیب و سحرآمیز از مزه های تلخ و تند و شیرین.

از نخستین کلمات تا آخرین جمله ها، متن حتی برای لحظه ای اتصالش را با پرسش اصلی از دست نمی دهد. با این حال، آنی آرام و قرار ندارد، هنوز به تعریفی خونکرده اید ضربه ی محکم پرسپکتیوی متفاوت هوش از سر می برد. به چیزی دل نبندید چون لحظه ای بعد با ضربه ای ویران گر فرو خواهد ریخت. در جستجوی قهرمان و اسطوره هم نباشید، واقع بین تر و بی رحم تر از این حرف هاست. پرمایگی ناشی از مطالعات بسیار، پختگی بحث ناشی از سمبه های فراوان در گذر زمان و ارجاعات متعدد در عین ایجاز در کلام، مقالاتش را در کمیت کوتاه اما در محتوا غنی و گاه پیچیده می کند. صاحب عقیده است و نقطه نظرش را آشکارا می گوید اما تبلیغ، مطلقا. به زبان خودش "در خط موعظه نیستم و هیچ گاه به خواننده نمی گویم چیزهایی فهمیده ام که حالا به شما ابلاغ می کنم". معتقد است در زمانه ی حاضر مشغله و سرگرمی و منابع اطلاعات متنوع است و کتاب فقط برای معدودی آدم فاضل همه چیزدان چاپ نمی شود. وزانت جستار در نظر او کم از کتاب نیست و آشکارا می گوید فشرده گی و ایجاز در مقالات اگر نه بیش از یک کتاب که دست کم به همان اندازه وقت و نیرو برده است. اهل تواضع نیست اما به درک و وقت خواننده اش احترام می گذارد.

در توصیف نگاهش به جستار می گوید: "اهمیت essay در عظمت موضوع آن نیست، در کیفیت تأملات و مشاهداتی است که بحث را غنی می کند و به آن چندین لایه و جنبه می دهد. نویسنده موضوعی را از همه ی جهات زیر و بالا می کند، آرای متفاوت و گاه ضد و نقیض دیگران را می آورد، دست به برخوردی تحلیلی به قصد شناخت دوباره موضوع می زند، و احساسات و افکار و تلقیات خودش را هم در نوشته اش می گنجاند"

در فرهنگی شاید زیادی احساساتی، خونسردی کم نظیری در قلمش دیده می شود، خودش می گوید "نویسنده ی احساساتی و رمانتیک مشرب که در موضوع غرق شود و خیال کند این مهمترین بحث دنیاست از عهده essay نویسی بر نمی آید." فاصله گرفتن از دید رمانتیک و افسانه زدایی را جهت آینده می داند؛ در فرهنگ ایرانی و در میان اهل قلم چنین طرز فکری در اکثریت نیست.

از هنری جیمز نقل است که آفرینش ذره‌ای ادبیات، نیازمند بسی تاریخ است. همه می‌دانند که قریحه و ذوق ادبی با آدم‌هایی زاده می‌شود، اما آن تاریخ مد نظر جیمز را نمی‌شود دست کم گرفت، هم به معنای میراثی ادبی که در زبان مهیاست و هم تلاش فردی، که زبان شخصی خویش را از گذر سال‌ها کوشش و تراشیدن، به هیات سنگ تراشه‌ای می‌آفریند. مقالات قائد در شکل، زبان و لحن نوشتار، سلیقه خواننده را ارتقا می‌دهد هم‌زمان که الگویی کم‌نقص در اختیار اهل قلم می‌گذارد.